

فصلنامه دُرّ دَرّی (ادبیات غنایی، عرفانی)

دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد

نجف‌آباد

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۹۰، ص. ۵۹-

۳۹

تاریخ پذیرش: ۹۰/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۰/۹/۱۲

تأملی در دیوان جلال طیب شیرازی

دکتر مسیح بهرامیان^۱

چکیده

از آنجا که در شعر حافظ اثر سروده‌های دیگر شاعران قابل ملاحظه است، بدین توضیح که خواجه بزرگوار مضامین و معانی شعر دیگر شاعران را با هنرمندی و تسلطی بی‌نظیر آنگونه که سزاوار بوده در شعر خود به کار گرفته و به شایستگی ادا کرده و به منظور بررسی سرچشمه‌های سخن حافظ و ارائه سلطه بلامعارض او در سخنوری توجه به این منابع و مقایسه آنها با سخن خواجه برخی و بهری از توانایی خواجه را در سخنوری می‌نماید. نگارنده بر آن شد که شعر جلال را از این زاویه و تأثیری که او از سعدی پذیرفته و تأملات دیگر نیز بررسی کند. در این زمینه نیاز به نسخه‌ای منقح بود که خوشبختانه پژوهنده ارجمند آقای پورجوادی اخیراً براساس نسخه‌ای نه چندان خوانا که در حاشیه دیوان دیگری بوده و با اهتمام تمام در مراجعه به مآخذ دیگر به تصحیح و چاپ دیوان او همت گماردند و این امکان حاصل آمد. آنچه عرضه می‌شود حاصل تأملی است بر این دیوان که به نظر صاحب نظران می‌رسد باشد که در صورت مقرون بودن این تأملات به صواب، در آینده منظور نظر استاد قرار گیرد.

کلمات کلیدی

غزل، جلال طیب شیرازی، حافظ، سعدی.

^۱ استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد

جلال طبیب شیرازی از شاعران قرن هشتم هجری است که هم‌زمان با حافظ علاوه بر اشتغال به طب به شاعری نیز پرداخته و شهرت یافته است و تنی چند از ممدوحان حافظ را مدح گفته است. از او در مآخذی چند نظیر تذکره الشعراء دولتشاه (دولتشاه، ۱۳۸۲: ۲۹۸) و سفینه خوشگو (خوشگو، ۱۳۸۹: ۱۶۷) و عرفات العاشقین و عرصات العارفین (تقی‌الدین محمد، ۱۳۸۸: ۹۵۹) سخن رفته و نمونه‌هایی از شعر او نقل شده است. به دلالت آنچه در این مآخذ آمده و در مقدمه دیوان او مذکور افتاده نخستین ممدوح او غیاث‌الدین کیخسرو (متوفی در حوالی ۷۳۸)، (غنی، ۱۳۲۱: ۳۴) پسر دوم شرف‌الدین شاه محمود اینجوست که جلال مثنوی «گل و نوروز» را در سال ۷۳۴ به نام وی سروده است و پس از او برادر کوچکش جمال‌الدین شاه شیخ ابواسحاق (متولد ۷۲۱ و متوفی در ۷۵۸) را که در ۷۴۳ حاکم شیراز شد مدح گفته است و سپس به مدح شاه شجاع (متولد ۷۳۳ و متوفی ۷۸۶) (همان: ۳۲۱) پرداخته است. مرگ جلال به استنباط آقای پورجوادی مصحح دیوان، اوایل دهه هشتاد رخ داده است. با عنایت به این که صاحب‌نظران ولادت حافظ را بین سال‌های ۷۱۷ تا ۷۲۰ حدس زده‌اند (همان: ۴۷). و درگذشت او را سال ۷۹۲ دانسته‌اند روشن است که در زمان نوجوانی و جوانی حافظ جلال به شاعری معروف بوده و احتمالاً حافظ سروده‌های او را می‌دیده و می‌شنیده است.

در این یادداشت‌ها آنچه به احتمال به تأثیر سخن جلال بر حافظ (چه از حیث وزن و قافیه و چه از نظر مضمون و ترکیب کلمات) مربوط می‌شود در بند «الف» و آنچه با سخن شیخ اجل ارتباط دارد در بند «ب» و تأملات دیگر ذیل بند «ج» ذکر می‌شود.

بند الف، تأثیرگذاری بر حافظ:

۱. در صفحه ۸۵ غزل جلال با مطلع:

دوش چون بشنود آن مه ناله شبگیر ما
گفت می‌نالد دگر خسته دلی از تیر ما
غزل حافظ را با همین وزن و قافیه تداعی می‌کند:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
چیست یاران طریقت بعد ازین تدبیر ما

(حافظ، ۱۳۶۷: ۱۰۱)

۲. در صفحه ۹۰ بیت پنجم:

دمی بی تو از جان نیاسودی
کجا تشنه سیراب گشت از سراب
از حیث مضمون همان است که در شعر خواجه می‌بینیم:

حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان
کی تشنه سیر گردد از لمعه سرابی

(همان: ۳۲۱)

۳. در صفحه ۹۴ غزلی با مطلع:

تا عکس لب لعل تو در جام شراب است
صوفی به خرابات مغان مست و خراب است
غزل خواجه را با همین وزن و قافیه به یاد می‌آورد:

ما را ز خیال تو چه پروای شراب است
خم گو سر خودگیر که خمخانه خراب است

(همان: ۱۰۱)

۴. در غزل یاد شده، جلال، ترکیب «بسته نقاب بودن» را به کار برده بدین صورت:
تا عکس گل روی تو در چشم من افتاد
بر روی من از اشک روان بسته نقاب است
و خواجه گوید:

معشوق عیان می‌گذرد بر تو ولیکن
اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است
(همان)

۵. در صفحه ۱۰۶، بیت دوم یعنی:
در هفت پرده مردم چشم خیال، یار
اولاً: علامت «ء» که بر روی «ه» قرار داده شده (و گاه به منظور بیان حالت اضافه و به جای «ی» این نشانه قرار
داده می‌شود) زاید است. ثانیاً: ترکیب «هفت پرده» در شعر خواجه، به صورت «هفت خانه» دیده می‌شود:

بیا که پرده گلریز هفت خانه چشم
کشیده‌ایم به تحریر کارگاه خیال
(همان : ۲۵۶)

۶. در صفحه ۱۱۱ بیت آخر یعنی:
طیب از درد من چون گشت آگاه
شعر خواجه بدین صورت آمده است:

دی گفت طیب از سر حسرت چو مرا دید
هیئات که کار تو ز قانون شفا رفت
(همان : ۱۳۷)

۷. در صفحه ۱۲۰ بیت نهم یعنی:
به هر چه هست رضا ده که بر صحیفه دهر
در شعر حافظ می‌خوانیم:
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای
که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(همان : ۱۱۴)

۸. در صفحه ۱۲۱ بیت هشتم آمده است:
دور شد «فتنه دور قمر» از جان جلال
و «فتنه دور قمر» در سخن حافظ به صورت «دولت دور قمر» درآمده است:
از چنگ منش اختر بد مهر به در برد
آری چه کنم «دولت دور قمری» بود

(همان : ۲۱۰)

۹. در صفحه ۱۲۳ مطلع غزل چنین است:
دل‌م حسد نبرد بر کسی که زر دارد
حافظ را نیز غزلی با همین وزن و قافیه است:
کسی که حسن خط دوست در نظر دارد

(همان : ۱۵۴)

و در بیت سوم جلال گوید:

بدان میان تو دستش رسد بسان کمر
و حافظ راست:
بدان کمر نرسد دست هر گدا حافظ

هر آن کسی که به بالای خویش زر دارد
خزینهای به کف آور ز گنج قارون بیش
(همان: ۲۴۸)

۱۰. در صفحه ۱۳۹ در بیت پنجم گوید:
من آن نیم که سر از خط آن نگار بییچم
و حافظ راست:
در ره او چو قلم گر به سرم باید رفت

گرم به روز و شب او چون قلم به سر بدواند
با دل زخمکش و دیده گریان بروم
(همان: ۳۸۹)

۱۱. در صفحه ۱۴۳ در بیت ششم که اشاره به رسمی صوفیانه دارد گوید:
این زمان انصاف قذت می دهند
و حافظ گوید:
وز غرامت روز و شب استاده اند

شمع اگر زان رخ خندان به زبان لافی زد
پیش بالای تو شبها به غرامت برخاست
(همان: ۱۰۷)

۱۲. در صفحه ۱۴۴ در بیت پنجم، جلال گوید:
من از کجا و وصال تو از کجا هیهات
و حافظ راست:
میان ذره و خورشید چون شود پیوند؟

من گدا و تمنای وصل او هیهات
مگر به خواب بینم جمال منظر دوست
(همان: ۱۲۵)

۱۳. در صفحه ۱۵۰، در بیت سوم گوید:
چنان موافق طبع است ضرب او بر فرق
و ترکیب «ضرب اصول» را خواجه در ساقی نامه به کار برده است:
که بار غم بر زمین دوخت پای

که طبع فرق ز «ضرب اصول» می نکند
به «ضرب اصولم» برآور ز جای
(همان: ۳۸۳)

۱۴. در صفحه ۱۵۱ در بیت چهارم آمده است:
چشم مستت در کرشمه گوش می دارد مرا
و ترکیب ایهام ساز «مردمدار» در شعر خواجه چنین است:
نرگس مست نوازش کن «مردمدارش»

چشم «مردم دار» تو مردم نوازی می کند
خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
(همان: ۱۴۸)

۱۵. در صفحه ۱۵۶ در بیت ششم گوید:
از دل ویران من ترا چه گشاید
و حافظ در ساقی نامه گوید:
شاه خراج از ده خراب نبیند

تو خود حافظا سر ز مستی متاب
۱۶. در صفحه ۱۵۷، در بیت دوم گوید:
ز ابتدای ازل تا به انتهای ابد
اولاً: بیت جلال، بدین صورت از وزن خراج است (مجتث: مفاعلن فعلاتن مفاعل فعلات)
شاید درست آن بدین صورت باشد:
ز ابتدای ازل تا به انتهای ابد
مرا به حکم قضا با تو دوستی‌ها بود
که سلطان نخواهد خراج از خراب

ثانیاً: همین مضمون را در شعر خواجه بدین صورت می‌خوانیم:
از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یک عهد و یک میثاق بود
(همان : ۲۰۴)

۱۷. در صفحه ۱۶۷، جلال در بیت ششم گوید:
هزار حيله بکردیم و هیچ در نگرفت
هزار قصه بگفتیم و هیچ از آن نشنود
و حافظ گوید:

هزار حيله برانگیخت حافظ از سر فکر
بدان هوس که شود آن نگار رام و نشد
(همان : ۱۸۵)

۱۸. در صفحه ۱۶۸، جلال را غزلی است با مطلع:
بر بام اگر برآیی ماه از فلک برآید
که وزن و ردیف، غزل خواجه را به یاد می‌آورد:
دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا خود ز تن برآید
(همان : ۲۱۸)

۱۹. در صفحه ۱۷۵، در بیت ششم جلال گوید:
چون «جامه قبا کرد» جلال از غم او گفت
و «جامه قبا کردن» را در شعر خواجه این گونه می‌بینیم:
چون گل از نکته او «جامه قبا کن» حافظ
ای سرو قبا پوش من ای ماه کله‌دار
وان قبا در ره آن قامت چالاک انداز
(همان : ۲۳۴)

۲۰. در صفحه ۱۷۶، در بیت پنجم جلال گوید:
ای دل پریشان بهر چه کردی
و حافظ گوید:

دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
گفت: کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
(همان : ۲۸۲)

۲۱. در صفحه ۱۸۵، مطلع غزل این است:
مدار مرکز حسن است روی چون سمنش
محیط آب حیات است نقطه دهنش

و خواجه راست:

ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن
خال و خط تو مرکز حسن و مدار حسن
(همان : ۳۰۸)

۲۲- در صفحه ۱۹۸، در غزل ۱۱۷ مطلع، این است:

همین بس است سعادت که در تو پیوستم
به عمر خویش زمانی بر تو بنشستم
و حافظ را با همین وزن و قافیه غزلی است:
به غیر آن که بشد دین و دانش از دستم
بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم
(همان : ۲۶۲)

۲۳. نیز در صفحه ۲۰۰، غزل ۱۱۹ را با مطلع زیر دارد:

بویت از باد شنیدم که فدایت بادم
جان بدان بوی دلاویز تو شد از یادم
و می دانیم که حافظ راست:
زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم
(همان)

نیز:

فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
(همان)

۲۴. در صفحه ۲۰۵، در غزل ۱۲۴، جلال گوید:

وصف خطت نه چنان است که تصویر کنم
یا به نوک قلم سر زده تحریر کنم
و حافظ با همین وزن و قافیه و ردیف گوید:
صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا به کی از غم تو ناله شبگیر کنم
(همان : ۲۸۱)

۲۵. در صفحه ۲۱۰، در غزل ۱۲۹، جلال گوید:

خبر آن یار ندارد که چنین بی خبرم
و حافظ با همین وزن و قافیه گوید:
من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطفها می کنی ای خاک درت تاج سرم
(همان : ۲۷۰)

۲۶. در صفحه ۲۱۱، در غزل ۱۳۰، جلال گوید:

دوست گر دست دهد از سر جان برخیزم
و حافظ با همین وزن و قافیه و ردیف گوید:
مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم
گر در آید به کنارم ز میان برخیزم
طاير قدسم و از دام جهان برخیزم
(همان : ۲۷۵)

و در بیت سوم جلال گوید:

گر به پیرانه سرم دست دهد دولت آن
که بیت حافظ را به یاد می‌آورد:
گرچه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم گیر
تا سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم
(همان)

۲۷. در صفحه ۲۳۷، در غزل ۱۵۶، جلال گوید:
گفتیم دوش که فردا بدهم کام طبیب
و حافظ راست:
دوش می‌گفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
(همان: ۲۱۶)

۲۸. در صفحه ۲۵۲، در غزل ۱۷۱، جلال گوید:
حاجت به تیغ نیست مکن رنجه دست خویش
و خواجه گوید:
سمند دولت اگر چند سرکشیده رود
ز هم‌رهان به سر تازیانه یاد آرید
(همان: ۲۲۲)

۲۹. در صفحه ۲۶۰، در غزل ۱۷۸، جلال گوید:
شاد آن دلی که دارد سودای چون تو یاری
و حافظ راست:
شهریست پر حریفان وز هر طرف نگاری
یاران صلاهی عشق است گر می‌کنید کاری
(همان: ۳۳۸)

۳۰. در صفحه ۲۶۱، در غزل ۱۷۹، آمده است:
خط به خونم بنوشت اشک و محقق دانم
کابین مقله نکند خوشتر ازین تحریری
و حافظ نیز از «محقق» که نوعی خط است ایهام تناسبی ساخته است:
کسی که حسن خط دوست در نظر دارد
محقق است که او حاصل بصر دارد
(همان: ۳۳۸)

۳۱. در صفحه ۲۶۴، در غزل ۱۸۲، مطلع چنین است:

متی ابصرته قلبی ینادی
که دژمان لولیی شنگول دادی (؟)
اولاً: به نظر می‌رسد «شنگول زادی» به جای «شنگول دادی» به صورت ترکیب وصفی مناسب مقام باشد. ثانیاً:
حافظ را با همین وزن و قافیه غزلی است با مطلع:

سبت سلمی بصدغیها فؤادی
و روحی کلّ یوم لی ینادی
(همان: ۳۳۴)

ثالثاً: این غزل، در سه زبانه بودن با غزل حافظ همسان است (فارسی، عربی و شیرازی).
۳۲. در صفحه ۲۷۷، غزل ۱۹۵، جلال گوید:

در روی دوست بینم هر لحظه‌ای جمالی
زان روی می‌شود دل هر لحظه‌ای به حالی
و حافظ با همین وزن و قافیه گوید:
بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زان که نبود این هر دو را زوالی
(همان: ۳۵۱)

۳۳. در صفحه ۲۷۹، در غزل ۱۹۷، جلال گوید:

اذا نزلت بیغداد و هی دار سلام
فقل منازل سلمی علی حماک سلامی
از چند وجه شعر خواجه به مطلع زیر با شعر جلال همسانی دارد:
آتت روائح رند الحمی و زاد غرامی
فدای خاک در دوست باد جان گرامی
(همان: ۳۵۴)

۱. وزن، ۲. قافیه، ۳. ملمع بودن، ۴. مصرع دوم مطلع غزل خواجه با مصرع دوم از بیت دوم غزل جلال بدین عبارت: «فدای خاک تو بادا هزار جان گرامی، ۵. بیت سوم غزل جلال یعنی:

اذا مرتت بقبری و کنت فیه ترابا
وجدت رائحة الودّ من رمیم عظامی
با مضمون بیت حافظ:
بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری
سر برآرد ز گِلم رقص کنان عظم رمیم
(همان: ۲۹۳)

۶. نیز بیت پنجم غزل جلال یعنی:

بسهم لحظک قتلی مسرتی و حیاتی
فان عینک رام و ذاک عین مرامی
با بیت زیر از حافظ:
بضرب سیفک قتلی حیاتنا ابا
لأنّ روحی قد طاب ان یکون فداک
(همان: ۲۵۴)

۷. و بیت ششم غزل جلال یعنی:

ز آفتاب چه جویی حدیث مهر چه گویی
مگر که روی چو ماهش ندیده‌ای به تمامی
با این بیت حافظ:
بَعْدَتْ منک و قد صرتُ ذائبا کهلّال
اگر چه روی چو ماهت ندیده‌ام به تمامی

(همان: ۳۵۵)

۳۴. در صفحه ۲۸۹، در غزل ۲۰۶، با مطلع:

ای صورت مطبوعت در غایت زیبایی
از بس که لطیفی تو در وصف نمی آیی

یادآور غزل خواجه است با همین وزن و قافیه:

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو به جان آمد وقت است که بازآیی

(همان: ۳۷۱)

۳۵. در صفحه ۲۹۷، مطلع غزل جلال این است:

قصه مهر تو سر گشته دلان می دانند
زان که پیوسته ز سودای تو سر گردانند

علاوه بر غزلی از خواجه بدین وزن و قافیه با مطلع:

در نظر بازی ما بی خبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

(همان: ۱۹۷)

مضمون بیتی از این غزل جلال یعنی:

مهرورز سر کوی تو به تنها نه منم
مهر و مه بر سر کوی تو به سرگردانند

در بیت خواجه دیده می شود:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه می گردانند

(همان)

۳۶. در صفحه ۳۱۹، مصحح محترم جواهر البحور نوشته اند:

«این بیت جلال:

می کنم دعوی آزادگی از بندگیت
زان که تا بنده ام از بند جهان آزادم

در مقطع غزلی از حافظ تأثیر گذاشته است:

حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی
من از آن روز که در بند توام آزادم»

توضیح ضروری این است که مصرع مشابه یعنی «من از آن روز که در بند توام آزادم» (سعدی، ۱۳۵۶: ۵۴۸)، از سعدی است که خواجه آن را تضمین کرده است (سعدی، ۱۳۵۶: ۵۴۸).

بند ب، آنچه نشانی از سخن سعدی دارد (جز آن چه در مقدمه آمده است):

۱. در صفحه ۳۱ مقدمه سطر آخر یعنی در بیتی که از سعدی ذکر شده کلمه واقع در صدر بیت «رشک» است نه

«اشک» یعنی:

اشک آیدم ز مردمک دیده بارها
کاین شوخ دیده چند ببیند جمال دوست

۲. در صفحه ۹۱، بیت اول:

دوش در چشم ما نیامد خواب
بس که می شد ز چشم ما خوناب

این مطلع شیخ را به یاد می آورد:

ما را همه شب نمی برد خواب

ای خفته روزگار دریاب

(سعدی، ۱۳۵۶: ۴۲۰)

۳. در صفحه ۹۵، غزل چهاردهم با مطلع:

خانه صاحب‌دلان منزل اهل صفاست

غزل شیخ را با همین وزن و قافیه با مطلع زیر به یاد می آورد:

صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفاست

چاره عشق احتمال شرط محبت وفاست

(همان: ۴۲۸)

۴. در صفحه ۱۰۲، در بیت سوم جلال گوید:

بدان امید دهم جان که یار پرسدمان

که حال این دل امیدوار ما چون است

و شیخ گوید:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

(همان: ۵۶۰)

۵. در صفحه ۱۲۱، بیت دوم، جلال گوید:

صبح از مهر همی خندد و من گریانم

صبح بر مهر من خسته جگر می خندد

و شیخ راست:

صبح می خندد و من گریه کنان از غم دوست

ای دم صبح چه داری خبر از مقدم دوست

(همان: ۴۴۸)

۶. در صفحه ۱۲۴، بیت هشتم، جلال گوید:

وگر چه سرو دارد قامتی خوش

تنی دارد ولی جانسی ندارد

و شیخ گوید:

هر که را صورت نبندد سر عشق

صورتی دارد ولی جانیش نیست

(همان: ۴۵۵)

۷. در صفحه ۱۲۶، در مطلع غزل، جلال گوید:

هر شب که در خیال من آن ماه بگذرد

شخصم چو شمع بر رخ چون کاه بگذرد

نخست آن که به نظر می رسد به جای «شخصم» در مصرع دوم، «اشکم» صحیح باشد، دو دیگر آن که شیخ را نیز

غزلی با همین وزن و ردیف لیکن با قافیه دیگر هست:

هرگه که بر من آن بت عیار بگذرد

صد کاروان عالم اسرار بگذرد

(همان: ۴۷۵)

۸. در صفحه ۱۴۹، بیت دوم، جلال گوید:

ز آرزوی دهان تو چشمم از آب پر شود

چرخ اگر هزار ره خاک مرا سبو کند

و شیخ گوید:

نفس آرزو کند که تو لب بر لبش نهی

بعد از هزار سال که خاکش سبو بود

(همان : ۵۰۴)

۹. در صفحه ۱۶۸، غزل ۸۷ با مطلع:

بر بام اگر برآیی ماه از فلک برآید
اقتفایی است از سعدی که گوید:

سر مست اگر درآیی عالم به هم برآید
خاک وجود ما را گرد از عدم برآید

(همان : ۵۱۴)

۱۰. در صفحه ۱۸۵، بیت آخر، جلال گوید:

جلال وصف لب یار می کند شب و روز
که مصرع دوم از سعدی تضمین شده؛ بیت کامل سعدی این است:

رها نمی کند ایام در کنار منش
که داد خود بستانم به بوسه از دهنش

(همان : ۵۳۱)

۱۱. در صفحه ۲۰۴، بیت دوم، جلال گوید:

من در آنجا به کمند تو اسیر افتادم
ورنه زین بیش به هر جا نظری می کردم
اولاً: به نظر می رسد به جای «زین بیش»، «زین پیش» درست باشد.

ثانیاً: اثر بیت شیخ بر بیت جلال آشکار است. شیخ گوید:

من از آن روز که در بند توام آزادم
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم

(همان : ۵۴۸)

۱۲. در صفحه ۲۱۷، بیت سوم، جلال گوید:

عشقبازی نه گناهی است در این مذهب ما
ور گناهی است بر این یک گنه اقرار کنم
و سعدی راست:

عشقبازی نه من آخر به جهان آوردم
یا گناهی است که اول من مسکین کردم

(همان)

۱۳. در صفحه ۲۲۶، بیت سوم، جلال گوید:

فرهاد وار گریم چون ابر در بهاران
زان رو چو گل بخندد شیرین و شان به رویم
سعدی راست :

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران
کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران

(همان : ۵۷۸)

۱۴. در صفحه ۲۴۷، بیت آخر غزل، آمده است:

پیوسته جلال از دل و جان وصل تو جوید
ای یار جفا کرده پیوند بریده

مصرع دوم تضمین از بیت سعدی است:

ای یار جفا کرده پیوند بریده
این بود وفاداری و عهد تو ندیده

(همان : ۵۹۸)

۱۵. در صفحه ۳۰۴، بیت نهم جلال گوید:

سرو سرگشته شود چون تو به بستان آبی
که در شیوه گفتار متأثر از سعدی است:
قیمت گل برود چون تو به گلزار آبی

و آب شیرین چو تو در خنده و گفتار آبی

(همان : ۵۹۶)

بند ج، تأملات دیگر:

۱. در آخر صفحه ۲۹ مقدمه در بیتی که از سوانح نقل شده، حرف اضافه «در» ساقط شده است. مصرع دوم باید چنین باشد: «در هر چه نگه کنم تویی پندارم».

۲. در صفحه ۸۰، در نخستین غزل با مطلع:

من از کجا و رخ یار مهربان ز کجا
شب از کجا و رخ یار دلستان ز کجا
مطلع غزل مولانا را در غزلیات شمس به یاد می‌آورد:

من از کجا غم و شادی این جهان ز کجا
من از کجا غم باران و ناودان کجا
(مولانا، ۱۳۶۳: ۱۳۴)

۳. در صفحه ۸۲، در بیت دوم یعنی:

گلرخ ابرش سوار و ماه در ابر بهار
همچو برق گرم‌رو با باد می‌آید مرا
به نظر می‌رسد در مصرع دوم، «با یاد می‌آید مرا» صحیح باشد.

۴. در صفحه ۸۶، بیت پنجم که این گونه ذکر شده:

بحرمة بیت‌الله والرکن و الصفا
و بالحجر و الحجر و المنی

بدین صورت وزن مصرع دوم مغشوش است. به نظر می‌رسد کلمه‌ای ساقط شده باشد و شاید درست، این باشد:

و بالحجر و الحجر (والمروه) و المنی.

۵. در همین غزل، در بیت چهارم نیز اغتشاش وزن مشاهده می‌شود یعنی در مصرع دوم:

«وقد اخذت قلبی و عینی کلمه‌ای ساقط شده است و وزن را مغشوش کرده است.»

۶. در صفحه ۸۷، در بیت چهارم، مصرع دوم، یعنی «آتش شوریده را یاد بود متکا» (همان) به نظر می‌رسد که «باد» به جای «یار» صحیح باشد.

۷. در صفحه ۱۰۱، بیت آخر بدین صورت ذکر شده:

به چنگ دامنم از چنگ می‌کشی و مرا
ز دستبرد قضا دست بر گریبان است

آیا به جای «چنگ» در صدر مصرع اول «جنگ» مناسب‌تر نیست؟

۸. در صفحه ۱۰۲، در بیت چهارم یعنی:

چو چشم مست تو کام دلم برفت از دست
به چشم خویش نگه کن که کار ما چون است

به نظر می‌رسد که به جای «کام دلم»، «کار دلم»، درست باشد.

۹. در صفحه ۱۰۸، در بیت اول یعنی:
 آزار بنده‌ای است که از جان غلام اوست آباد کشوری است کانجا مقام اوست
 «کانجا»، به اقتضای وزن باید جدا نوشته شود یعنی: «که آنجا».
۱۰. در همین صفحه در بیت دوم یعنی:
 زان صبح و شام یاد ز زلف و رخس کنند لکن صبح و شام عکسی از آن زلف شام اوست
 مصرع دوم ظاهراً به این صورت باید باشد:
 کاین صبح و شام عکسی از آن صبح و شام اوست.
۱۱. در صفحه یاد شده وزن بیت چهارم یعنی:
 چون نیک بنگری بود آن مه به دام خویش بنگر هم از دل من است و دل من به دام اوست،
 مخدوش است. بدون ملاحظه نسخه نمی‌توان سخن گفت لیکن شاید مصرع دوم این گونه باشد:
 او در دل من است و دل من به دام اوست.
۱۲. در صفحه ۱۱۳، بیت چهارم بدین صورت آمده است:
 ز التفات نظر چون رخس بیازارد پیوسته زحمت آن گل‌عذار نتوان داشت
 وزن، بدین صورت مخدوش است. به نظر می‌رسد به جای «پیوسته»، «به بوسه» درست باشد که هم از حیث
 لفظ مشکل وزنی ایجاد نمی‌کند هم معنی مناسب را افاده می‌کند.
۱۳. در صفحه ۱۲۱، در بیت ششم، آمده است:
 هر که از زر نبود خنده او بی‌وجه است غنچه در باغ هم از خرده زر می‌خندد
 که در مصرع اول «هر که را زر نبود...» صحیح به نظر می‌رسد.
۱۴. در صفحه ۱۳۴، در مطلع:
 عود با ناله دلسوختگان خوش باشد شمع با چهره برافروختگان خوش باشد
 نشانه «ء» بر «ه» چهره، زاید است زیرا «چهره برافروختگان» صفت مرکب به جای موصوف است.
۱۵. در صفحه ۱۳۷، بیت دوم که بدین صورت نقل شده:
 نگیرم با سر زلفش... ار چه... چو می‌دانم که در... ناگرفته پادشا باشد
 در مصرع دوم، ضرب‌المثلی آمده است. به قول مرحوم بهار «دزد نگرفته پادشاه است». بنابراین مصرع دوم باید
 چنین باشد: «چو می‌دانم که دزد ناگرفته پادشا باشد».
۱۶. در صفحه ۱۴۱، بیت آخر یعنی:
 این همه فکر طیب از سر سودا چه کنی در ازل کار تو بی‌فکر تو پرداخته‌اند
 یادآور بیت اول این رباعی منسوب به خیام است:
 آن را که به صحرای علل تاخته‌اند بی او همه کارها پرداخته‌اند
 امروز بهانه‌ای در انداخته‌اند فردا همه آن بود که در ساخته‌اند
 (خیام، ۱۳۸۶: ۵۹)
۱۷. در صفحه ۱۴۴، در بیت دوم یعنی:

- سواد سبزه خطّ تو بر لب میگون
 زمردی است که ز لعل لبانت عکس افگند
- در مصرع دوم حرف «که» زاید است و وزن را هم مخدوش می کند و به نظر می رسد «عکس افگند» به صورت ترکیب وصفی مرکب مرخم نیازی به «که» نداشته باشد.
۱۸. در صفحه ۱۴۶، در بیت سوم یعنی:
 در میان موج دریای بلا افتاده ام
 دست و پای بر امید دستگیری می زند
- به نظر می رسد «در میان موج دریای بلا افتاده ای» صحیح باشد تا از حیث قواعد دستور ارتباط با مصرع دوم درست آید.
۱۹. در صفحه ۱۵۲، در بیت دوم:
 «داغ کزو می تبد...»، ظاهراً «می تپد» باید باشد.
۲۰. در صفحه ۱۵۸، بیت پنجم یعنی:
 تو دوستی، مکن انکار دشمنان در گوش
 که دشمنش همه انکار کار خواهد بود
- به نظر می رسد به جای «دشمنش»، در مصرع دوم «دشمنی» درست باشد.
۲۱. در صفحه ۱۶۰، در بیت سوم یعنی:
 در آفتاب پرستان چه طعنه شاید بود
 چو آفتاب نمود آیتی از مثال تو بود
- مصرع دوم به صورت ذکر شده مخدوش است. آیا به جای «نمود آیتی»، «نموداری» تواند بود؟ اگر چنین باشد هم معنی و هم وزن خالی از نارسایی خواهد بود.
۲۲. در صفحه ۱۶۶، در مطلع:
 حسن در صورت او غایت امکان بنمود
 هر چه که می طلبد صورت آن، آن بنمود
- آیا به جای «... هر چه که»، «... هر چه کو» مناسب تر از حیث لفظ و معنی نیست؟
۲۳. در صفحه ۱۶۸، در بیت چهارم یعنی:
 جویم گل و گریزم از خار خون ببینم
 این یک به یک بریزد وان یک به یک برآید
- به جای «خون» در مصرع اول، «چون» درست به نظر می رسد.
۲۴. در صفحه ۱۷۸، در بیت چهارم یعنی:
 اگر حوریان در بهشت برین
 ز مجنون بپرسند کان نامور...
- با عنایت به بیت بعد:
 «ترید الحیات» که صورت خطاب دارد، آیا به جای «کان نامور»، «کای نامور» درست نیست؟
۲۵. در همان صفحه در بیت هشتم یعنی:
 «فلا... ابکی علی ارضها» قطع نظر از مصرع دوم - که کلمه ای در آن ناخواناست آیا «فلا بُدّ» ابکی علی ارضها، صحیح نتواند بود؟
۲۶. در صفحه ۱۸۲، در بیت سوم یعنی:
 طره کافر او گیر و رها کن تسبیح
 ننگ خرقه ده و زنار و صلیبی کم گیر
- «ننگ خرقه دادن» گمان نمی رود که به کار رفته باشد. آیا «ترک خرقه ده و...» نبوده است؟

۲۷. در صفحه ۱۸۳، در بیت چهارم یعنی:

ضعیف حال و نزار و دو تا سرگردان
هلال وار من از مهر آن مهم شب و روز
بعد از «دوتا»، «و» ضرورت لفظی و معنایی دارد یعنی: «... دو تا و سرگردان».

۲۸. در صفحه ۱۸۶، در بیت سوم یعنی:

«دوش آن بت گلرخ را در طرف سمن دیدم»، ترکیب اضافی «طرف سمن» مناسب و درست به نظر نمی‌رسد، شاید «طرف چمن» باشد.

۲۹. در صفحه ۱۸۹، بیت آخر (مصرع اول) بدین صورت است:

«بی اختیار باش که ترا نیست اختیار»....

روشن است که بدین گونه، وزن مغشوش است. به نظر می‌رسد «بی اختیار شو» درست باشد.

۳۰. در صفحه ۱۹۰، بیت هفتم بدین صورت است:

در گدایی پادشاهی می‌کنم
یار رندان آمدن از خوی خویش

در مصرع دوم «آمدن» درست نیست و «آمدم» باید باشد.

۳۱. در صفحه ۱۹۱، یعنی:

«الله شاهد کفی الله شاهداً» بعد از «شاهد»، «واو» ساقط شده است. وزن و معنی مؤید این معنی است.

۳۲. در صفحه ۱۹۳، بیت سوم یعنی:

لم نشهد التباعد وترید هجرنا عد

آیا به جای «نشهد... و نرید»، «تشهد... و ترید» درست نیست؟ کلمه «عد» نیز جای تأمل دارد.

۳۳. در صفحه ۱۹۴، بیت آخر بدین صورت ضبط شده است:

چون دست دلبران به گل خود نمی‌رسد
رو می‌نهم به یاد رخ او به پای گل

به نظر می‌رسد وجه درست این گونه باشد:

چون دست دل، بر آن گل خود رو نمی‌رسد...
رنگار جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳۴. در صفحه ۱۹۵، در بیت چهارم یعنی:

مگر ز جا چو نوا یافتند در نوروز
درون پرده عشاق ساختند مقام

فاعل فعل در این بیت معلوم نیست. «مگر ز جان» ظاهراً باید به گونه‌ای دیگر باشد.

۳۵. در صفحه ۲۱۶، در مطلع:

ز پایم ار چه فکندی هنوز بر سر آنم
که گر به جان رسدم دست بر سر افشانم

وزن در مصرع دوم مغشوش است. ظاهراً اگر بعد از «سر» در مصرع دوم «تو» افزوده شود مشکل حل می‌شود:

«که گر به جان رسدم دست بر سر تو فشانم».

۳۶. در همان صفحه مصرع اول بیت ششم این گونه آمده است:

«شکایت رخ و زلفت به پیش بر که بگویم»

واضح است که به جای «برکه»، «هرکه» صحیح است و اشتباه چاپی است.

۳۷. در صفحه ۲۲۰، در بیت پنجم یعنی:

من خود به اختیار ندارم طریقه‌ای هر ره که می‌بردم ره آن یار می‌روم
که در مصرع دوم به جای «هر ره که می‌بردم» به حکم وزن «هر ره که می‌برم» درست است.

۳۸. در صفحه ۲۲۱، در بیت سوم یعنی:

سرگشته نزار بر سر میدان روزگار ...

وزن مخدوش است. ظاهراً به جای «بر سر» باید «به» باشد.

۳۹. در صفحه ۲۲۶، در بیت سوم یعنی:

فرهاد وار گریم چون ابر در بهاران زان رو چو گل بخندد شیرین و شان به رویم

که در مصرع دوم «بخندند» به جای «بخندد» درست و مناسب است.

۴۰. در همان صفحه در بیت چهارم یعنی:

گر قصد من ندارد ترک من از چه بنمود از غمزگان و ابرو تیر و کمان به رویم

آیا در مصرع اول در اصل، به جای «بنمود»، «بگشود» نبوده است؟

۴۱. در صفحه ۲۲۹، در بیت چهارم یعنی:

تحت عشاء صدمها صبح عذارها هوا قبل تباعد المتی حیث تقارب الزّمن

آیا مصرع دوم چنین نبوده است؟ «قبل تباعد المتی حیث تقارب الزّمن» و آیا در مصرع اول به جای «صدمها»،

«صدغها» درست نیست و به جای «هوا» مثلاً «بدا»؟

۴۲. در همان صفحه در بیت پنجم یعنی:

روز بهار دیده را کرد به بوستان نظر خواند چو آب وصف تو از ورق گل و سمن

آیا به جای «دیده را»، «دیده‌ام» یا «دیده چون» نباید باشد؟

۴۳. در صفحه ۲۳۵، در بیت چهارم یعنی:

روحي فیما مضی کان قضانحبه قل سیر الهوی دونک لاتعجلن

مصرع دوم از حیث وزن مغشوش است صورت درست آیا در نسخه چیست؟ مثلاً «قل لاسیر الهوی...»؟

۴۴. در صفحه ۲۴۸، بیت دوم چنین است:

روی چگونه رویی در آفتاب گردش زو خوب تر ندیده در چرخ هزار دیده

که مصرع دوم بدین صورت از حیث وزن مغشوش است و به نظر می‌رسد حرف «در» قبل از «چرخ» در مصرع

دوم زاید باشد و صورت درست مصرع این باشد: «زو خوبتر ندیده چرخ هزار دیده» که هزار دیده صفت است

برای چرخ، و ستارگان به دیده (چشم) تشبیه شده است.

۴۵. در همان صفحه در بیت سوم یعنی:

زلفی چگونه زلفی هر موی از خم او دیوانه کرده عقل در سلسله کشیده

که زلف را نمی‌توان «دیوانه کرده عقل» خواند بلکه عقل «دیوانه کرده» زلف است و مصرع، ظاهراً باید چنین

خوانده شود: دیوانه کرده عقل و در سلسله کشیده.

۴۶. در صفحه ۲۵۰، در بیت دوم:

بر من جهانیان به تمنا فسوس می‌کنند.

آشکار است که مصرع آشفته است. شاید صورت درست این باشد. بر من جهانیان به تمنا فسون کنند.

۴۷. در همان صفحه در بیت سوم:

دیوانه عاقل از چه به زنجیر می شود.

به جای «از»، «ار» باید درست باشد.

۴۸. در صفحه ۲۵۱ در بیت ششم:

پای کوبان بر سری کوی تو می آید جلال، «ی» در «سری» اضافه و غلط مطبعی باید باشد.

۴۹. در صفحه ۲۵۴ بیت سوم یعنی:

شبی از زیر زلف آن روی بنمای
شو ار چه نهزه بی هم روح وایی

در فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، «hoz» در گویش هر زنی به معنی «بگذارم» ضبط شد، و شاید در مناطق دیگر نیز این فعل بکار می‌رفته است (غلامرضا آذرلی، ۱۳۸۷). در این صورت «نهزه» یعنی «نگذارد» و معنی مصرع به تقریب شاید چنین باشد که: «اگر چه شب نمی‌گذارد که بدون شب (بی‌هم)، [بدون مقارنت شب با روز؟]، روز (روح)، باز شود (وا، بی) [متجلی شود].

۵۰. در همان صفحه آخرین بیت این است:

به دندان لب گزید آن شکرین لب
ندیدم کس بدین حاضر جوابی

جا داشت که در مقدمه آنجا که از طیب و شعرای دیگر سخن رفته است گفته می‌شد که مصرع دوم بیت از خسرو و شیرین نظامی است:

به یاران گفت کز خاکی و آبی
ندیدم کس بدین حاضر جوابی

(نظامی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۳۵)

۵۱. در صفحه ۲۵۵، در بیت چهارم یعنی:

چو گل از باد عجب آتش می‌فروز
که در خاک افتی از آب حیاتی

روشن است که در مصرع دوم «ار»، درست است نه «از» که غلط مطبعی است.

۵۲. در صفحه ۲۵۸، در بیت پنجم یعنی:

گواه من رخ زرد است و اشک سرخ بر مهتر
مگر صادق نمی‌داری بود هیهات سوگندی

در مصرع دوم «وگر» درست می‌نماید نه «مگر» و قواعد فقهی هم بر همین است که اگر گواه کارساز نباشد دعوی باید با سوگند حل و فصل شود.

۵۳. در صفحه ۲۶۴، در بیت سوم یعنی:

نه صبرم بی تو من ای جان نه آرام
ولایقی سکون فی فؤادی

در مصرع اول به جای «من»، «ماند» درست است: نه صبرم بی تو ماند ای جان نه آرام.

۵۴. در همین صفحه در بیت پنجم یعنی:

چه اشگر فن لب لعل تو ای دوست
و قال الله من عین الاعادی

در مصرع دوم به جای «و قال الله»، «وقاه الله» درست است:

(خداهش از چشم زخم دشمنان مصون دارد)!

۵۵. در همان صفحه در بیت آخر یعنی:

شو هجر تو چُن آخر چنین بو

ضبط «أم» ظاهراً درست نیست و «أم» باید ضبط شود.

۵۶. در صفحه ۲۶۹، بیت پنجم بدین صورت آمده است:

چو زلف از عارض و خطت بیاویزم

در مصرع اول کلمه‌ای یا ترکیبی برابر یک «مفاعیلن» ساقط شده است.

۵۷. در صفحه ۲۷۰، در بیت هفتم یعنی:

گذشت آن نوبهار شادمانی

که به جای «باده‌گذاری» باید «باده‌گساری» باشد.

۵۸. در صفحه ۲۷۱، بیت دوم یعنی:

در چرخ حسن و در چمن لطف بی‌سخن

که وزن مصرع دوم مغشوش است و افتادگی دارد.

۵۹. در صفحه ۲۷۵، در بیت سوم یعنی:

اگر سرم برود دست ازو نخواهم داشت

درست آن است که مصرع دوم چنین نوشته شود:

«مرا از آن، چه که مردم کنند سرزندی؟» یعنی مرا از سرزندی مردم چه باک؟

۶۰. در صفحه ۲۷۸، بیت دوم یعنی:

دوش از فغان بلبل و صبح از نسیم گل

مطلع معلقه امرؤالقیس را به یاد می‌آورد.

قفا نیک من ذکری حبیب و منزل

(زوزنی، بی تا: ۷)

۶۱. در صفحه ۲۸۶، بیت چهارم یعنی:

مجنون گذشته بود چو لیلی برو گذشت

که حرف «به» قبل از «حی» ساقط شده است.

۶۲. در صفحه ۲۸۹، بیت سوم یعنی:

هر صبحدمی از تو مهر تو ز سر گیرم

مطلع غزلی از نظامی را به یاد می‌آورد:

تدبیر کنم هر شب تا دل ز تو برگیرم

چون روز بر آرد سر مهر تو ز سر گیرم

(نظامی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۱۷)

۶۳. در همان صفحه در بیت ششم یعنی:

عشق است کتاب دل کز عالم جان آمد

یک حرف از آن معنی است از دفتر دانایی

آیا به جای «معنی»، «معنی» به معنی بی‌نیاز کننده مناسب مقام نیست؟ یعنی یک حرف از عشق که کتاب دل است آدمی را از دانش و دانایی بی‌نیاز می‌کند.

۶۴. در صفحه ۲۹۰، مطلع:

ای مونس جان و دل عشاق کجایی گریان ز دم عاشق و مشتاق کجایی

مصرع دوم بدین صورت معنای مناسبی ندارد و جای بررسی دارد.

۶۵. در صفحه ۲۹۶، در بیت دوم یعنی:

یک چند بیت از هزار بلبل سحرگهان فصل بهار سوی گلستان که می‌برد

روشن است که «چند» زاید و مخّل وزن است که با حذف آن و به نظر استاد دانشمند آقای دکتر نوریان با

افزودن «ز» قبل از «بلبل» مصرع، وزن و معنی درست می‌نماید.

... یک بیت از هزار ز بلبل سحرگهان

۶۶. همان صفحه سطر دهم: «خود را به سر حلقه زلفت فگنده‌اند»، وزن مخدوش است آیا بدین صورت نیست؟

«خود را به سر به حلقه زلفت فگنده‌اند.»

۶۷. در صفحه ۲۹۸، در بیت هشتم یعنی:

میزبان تو همین بود و دگر هیچ نبود تو مپندار که هرگز دگری خواهد بود

کلمه «میزبان» در مصرع نخست چه معنا و جایی تواند داشت؟

۶۸. در همان صفحه در بیت دهم یعنی:

خوشه از خرمن اقبال اگر می‌طلبی تخم انصاف به هر گوشه که پاشی می‌کار

در مصرع دوم «باشی» درست است نه «پاشی».

۶۹. در صفحه ۲۹۹، در بیت هفتم یعنی:

رقیب او صفت دوش اگر سیه کاری نهفت از نظرم روی آن مه منظور

مصرع اول بسامان نیست باید بر نسخه تأمل کرد.

۷۰. در صفحه ۳۰۲، در بیت هفتم یعنی:

گرکیش وی آن باشد گو دوست کند فرمان ترکش نتوان گفتن ما بر سر آن کیشیم

به نظر می‌رسد که مصرع اول بدین صورت باشد:

«گر کیش وی آن باشد گو دوست کند قربان» یعنی به جای «گو»، «کو» و به جای «فرمان»، «قربان» باشد و

تناسب «کیش» و «قربان» صورت پیشنهادی را رهنمون است.

۷۱. در صفحه ۳۰۴، در بیت سوم یعنی:

فقلت لها احرق قلبی من البلوی و ذا اثر اللّٰحان

وزن مصرع اول مخدوش است. کلمه‌ای از آن ساقط شده است.

۷۲. در صفحه ۳۰۷، در بیت نخست رباعی دوم یعنی:

تیغ و قلمت روز و شب و خضر و رضاست

گمان می‌کنم به جای «خضر» باید «قهر» نهاد و قهر و رضا را قرینه‌های دیگر تأیید می‌کند.

۷۳. در صفحه ۳۱۱، در بیت دوم رباعی دوم یعنی:

نبود عجب از چو آب گردیم عزیز
چون خاک قدم سپهر فرسای توایم
وزن مخدوش است شاید مصرع دوم چنین باشد: چون خاک در سپهر فرسای توایم.

۷۴. در همان صفحه در رباعی چهارم یعنی:

قلبی و غفوله جنون و فسون
عینی و دموعها بحار و عیون
«فسون» فارسی در مصرع اول چه جایگاهی تواند داشت؟ آیا «فنون» نیست؟ که گفته‌اند: (الجنون فنون).

۷۵. در صفحه ۳۱۲، رباعی سوم یعنی:

گفتم ز خط تو در خطم نادانی
گفتا چو قلم شوی ز سر گردانی
آیا به جای «نادانی»، «تا دانی» نباید باشد؟

۷۶. در صفحه ۳۲۲، غزل با مطلع:

چه شود به چهره زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من به یکی کرشمه دوا کنی

از صفا دانسته شده در حالی که از هاتف است. (هاتف اصفهانی، ۱۳۱۸ : ۸۹)

۷۷. در صفحه ۲۳۸، در بیت سوم جلال گوید:

چند گه است تا دلم رفت و نکرد یاد من
بس که نشست با تو دل از تو گرفت خوی تو

این بیت رباعی زیر را به یاد می‌آورد که به بوسعید ابوالخیر منسوب است:

از باد صبا دلم چو بوی تو گرفت
بگذاشت مرا و جست و جوی تو گرفت

اکنون ز منش هیچ نمی‌آید یاد
بوی تو گرفته بود خوی تو گرفت

۷۸. در صفحه ۷، بیت دهم که در بند دوم ترجیع بند (در این صفحه) آمده است بدین صورت:

با گردش روزگار در ساز
با چرخ ستیزکار مستیز

بیتی از رباعی منسوب به شاه شیخ ابواسحاق اینجو را به یاد می‌آورد:

با چرخ ستیز کار مستیز و برو
با گردش دهر درمیامیز و برو

(غنی، ۱۳۲۱ : ۱۱۹)

نتیجه‌گیری

جلال طبیب شیرازی، شاعر خوش قریحه با وجود همزمانی با حافظ، بر خواجه از حیث زبانی و ترکیب کلمات و مضمون و وزن و قافیه بسیار تأثیر گذاشته است که در این مقال به ۳۷ مورد از این اقتباسها اشاره گردیده. از دیگر سو جلال، خود بر خوان مضامین هنری سعدی، کم نشست است؛ ۱۶ گونه استفادت از این دست در این گفتار آمده.

او جز سعدی، در پاره‌ای مواضع از اندیشه شاعرانه خیام، نظامی، مولوی و حتی امرؤالقیس نیز بهره برده است. نگارنده علاوه بر نمودن این تأثیر و تأثر، در دیوان جلال، نارساییهایی را یافت و آنها را یادآور شد تا در صورت صوابدید، برای تنقیح اثر در چاپ مجدد، منظور نظر مصحح مفضل قرار گیرد.

منابع

۱. آذرلی، غلامرضا (۱۳۸۷)، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران، هزار.

۲. تقی‌الدین محمد بلیانی (۱۳۸۸)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر.
۳. جلال طبیب شیرازی (۱۳۸۹)، *دیوان*، نصرالله پورجوادی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب پارسی.
۴. حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۷)، *دیوان اشعار*، تصحیح محمد قزوینی - قاسم غنی، به اهتمام ع. جریزه‌دار، تهران، اساطیر، چاپ اول.
۵. خوشگو، بندر بن داس (۱۳۸۹)، *سفینه خوشگو (دفتر دوم)*، تصحیح سید کلیم اصغر، تهران، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۶. خیام (۱۳۸۶)، *رباعیات*، محمدعلی فروغی، تهران، گنجینه، چاپ پنجم.
۷. دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲)، *تذکره الشعراء*، به تصحیح ادوارد براون، تهران، اساطیر.
۸. زوزنی (بی تا)، *مثنویات ارومیه*، قم، بی نا.
۹. سعدی (۱۳۵۶)، *کلیات*، محمدعلی فروغی، تهران، امیر کبیر، چاپ دوم.
۱۰. غنی، قاسم (۱۳۲۱)، *بحث در آثار و افکار حافظ*، تهران، مطبعه بانک ملی.
۱۱. مولانا، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳)، *با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر*، ج ۱، امیرکبیر، چاپ سوم.
۱۲. نظامی (۱۳۶۳)، *کلیات حکیم نظامی گنجوی*، ج ۱ و ۲، با حواشی و تصحیح وحید دستگردی، تهران، علی اکبر علمی، چاپ دوم.
۱۳. هاتف اصفهانی (۱۳۱۸)، *دیوان*، اصفهان، کتاب فروشی بهار.